

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۲۸

تاریخ: دوشنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

۵-۵- اختلاف مشتقات و منشأ آن:

۵-۵-۱- تحقیق در مسئله:

بحثی تحت این عنوان شروع شده بود که منشأ اختلافاتی که در مشتقات وجود دارد چیست. در این باره چنانچه به استقصای موارد پردازیم، بهتر می‌توانیم مشکل را حل نماییم.^۱ به مثال‌های زیر توجه نمایید:

۱. «مفتاح» و «فاتح»: ماده و مبدأ این هردو، «ف ت ح» است؛ اما در یکی تلبس به شأنت و در دیگری تلبس به فعلیت خارجی است؛ به این ترتیب که در «مفتاح» هیچ‌گونه فعلیتی لازم نیست؛ بلکه آن‌چه معیار است تنها اعداد و تهیاً است. کلید، همین‌که ساخته شد، ولو با آن هیچ قفلی گشوده نشده باشد، «مفتاح خوانده می‌شود. حتی نامیدن آن به «مفتاح»، پس از به‌کارگیری، نه به خاطر این است که قفل را باز کرده، بلکه با نظر به استعدادی است که در باز کردن دارد. حال آن‌که نسبت به «فاتح» یا «فتح» یا «فتح» چنین نیست و تنها «فعلیت» می‌تواند اطلاق این موارد را تصحیح نماید. مثال مورد بحث نماینده تمامی اسامی آلت مانند «منشار» و «مکنس» می‌باشد که تلبس خود آن‌ها به صورت شأنی و تلبس مبدأ آن‌ها به صورت فعلی است.^۲

^۱ . این بحثی که ما امروز داریم با این سبک و سیاق جایی انجام نشده است؛ ولی به نظر ما کار لازمی است.

^۲ . مقرر: استاد این جمله را در آینده بیان می‌کنند.

۲. «تاجر» و «تجارت»: کسی تاجر گویند که پیشه وی تجارت باشد. لذا است که اگر از فرزند یک تاجر پرسیده شود پدر تو چه شغلی دارد، بی‌درنگ پاسخ خواهد داد که تاجر است و از این پاسخ، به ذهن هیچ‌کس خطور نمی‌کند که پدر او هم‌اکنون یا دیروز یا فردا در حال معامله و تجارت بوده است؛ بلکه همگان می‌فهمند که منظور شغل و کار او است. با این حال از همین ماده، اگر فعل ماضی یا مصدر را به کار ببریم، عمل و فعلیت به ذهن مخاطب می‌آید.

این مثال از این جهت با مثال نخست تفاوت دارد که تلبس در آن، حرفه است و تلبس در مثال قبل اعداد و تهیاً بود.

۳. «اجتهاد و مجتهد» و «اجتهد»: در اصطلاح حوزوی، مصدر و وصف اشتقاقی از این ماده، معنای ملکه می‌دهد. بدین ترتیب معنای اجتهاد «ملکه استنباط» خواهد بود؛ ولی کلمه «اجتهد» از همین ماده، به معنای «زحمت کشید» و «کوشش کرد» می‌باشد که بی‌شک تلبس در آن از نوع فعلیت است.

این مثال از این جهت با مثال‌های اول و دوم تفاوت دارد که تلبس در آن، ملکه است و تلبس در مثال‌های قبل به ترتیب تهیاً و حرفه بود.

۴. گاه دو کلمه با ماده و هیأتی یکسان، وابسته به این‌که به چه کسی یا چه چیزی اسناد داده شوند، گاه حاوی معنای فعلیت و گاه حائز معنای زمینه و اقتضا هستند. مانند «قاتل» که در ترکیب «قاتلان سیدالشهدا علیه السلام» به معنای فعلیت در قتل و در ترکیب «سم قاتل» به معنای استعداد و زمینه قتل است.

تفاوت این مثال با مثال‌های گذشته این است که در قبلی‌ها با وجود یگانگی ماده، هیأت متفاوت بود؛ ولی در این جا هیأت هم یکسان است.

۵. چوپانی گوسفندهای خود را در مزارع دیگران رها نموده و باعث اتلاف بخشی از زراعت همسایگان می‌شود. در این حالت، علاوه بر گوسفندان که مباشر هستند، به چوپان که سبب است هم کلمه «متلف» حقیقتاً اطلاق می‌گردد؛ شاهد آن حکم به ضمان چوپان با استناد به کبرای «من اتلف مال الغیر فهو له ضامن» است. حال

آن‌که این سبب^۱ اصلاً متلبس به مبدأ اتلاف نشده است. در این باره مثال‌های بسیاری وجود دارد. مثلاً هم به مأمور دولت، که مطابق دستور تیراندازی نموده و دیگری را به قتل رسانده، «قاتل» گفته می‌شود و هم به کسی که دستور داده است. هم‌چنین است کسی که مقتول را نگه می‌دارد تا دیگری به او چاقو بزند.

تفاوت این مثال با مثال‌های گذشته این است که به رغم مثال‌های قبل که در همگی تلبس وجود داشت در این جا با یک وصف اشتقاقی مواجه هستیم که بر ذاتی که متلبس به مبدأ آن نشده است هم اطلاق می‌گردد.

۶. وصف اشتقاقی منحوت و فعل منحوت: کلمه «منحوت» به معنای تراشیده شده می‌باشد. در توضیح این مثال باید گفت که مطابق قول مشهور، وصف اشتقاقی از مصدر گرفته می‌شود؛ مانند این که از مصدر «ضرب»، اوصاف «ضارب» و «مضروب» اخذ گردد. با این حال ممکن است گاه صفت یا فعل از اسمی مجرد مانند یک علم گرفته شود که در این صورت منحوت نامیده می‌شود. مثلاً به روز آفتابی «مُشمس» گویند که این واژه نه از مصدر گرفته شده (چراکه مصدر «اشماس» اصلاً وجود ندارد تا چنین اسم فاعلی از آن گرفته شود) و نه مطابق اعتقاد ما در اشتقاق^۲، از ماده «ش م س»؛ بلکه این کلمه از اسم جامد «شمس» اخذ شده است. وصف «حداد» از «حدید» و فعل «استحجر» از «حجر» نیز چنین هستند. «استحجر» یعنی «صار حجراً» و در مورد گل، آن‌گاه که مانند سنگ سفت گردد، تعبیر «استحجر الطین» استعمال می‌گردد. هم‌چنین در زبان فارسی، به تازگی تعبیر «فلسفیدن» رایج گردیده که از «فلسفه» که اسمی جامد و نام یک دانش است اخذ شده و به معنای بیان سخنان فلسفی و تحلیل حوادث با نگاهی فلسفی است.

اختلاف مشتقات مسئله‌ای بود که آقای آخوند در سطرهایی محدود به مثابه بحثی روشن و ساده مطرح نمود و ما به مرور متوجه اهمیت و غموض آن شده و به این نتیجه رسیدیم که به رغم آن‌چه که ایشان فرموده است، منشأ این اختلاف تلبس است؛ نه ماده؛ چراکه ماده در بسیاری از اشتقاق‌های دارای اختلاف، یکسان می‌باشد. در اهمیت این مسئله همین بس که سرنوشت امر پنجم بدان گره خورده است و تا این مسئله حل نشود، نمی‌توان

^۱. البته در صورتی که سبب ضعیف باشد، مانند طفل غیرممیز، سبب نامیده نمی‌شود.

^۲. ما معتقد نیستیم که فعل و صفت از مصدر اخذ شده باشند و از قائلان به این رأی می‌پرسیم که خود مصدر از کجا آمده؟ نه مصدر اصل کلام است، نه اسم مصدر و نه فعل. اصل کلام همان حروف کنار هم است.

حقیقت تلبس و انقضا را درک نمود تا بتوان در مورد حقیقی یا مجازی بودن استعمال مشتق در منقضي عنه المبدأ تصمیم‌گیری نمود. مثلاً در احکامی که مترتب بر قاتل می‌شود، باید بررسی نمود که «آیا بر سبب، اطلاق قاتل می‌شود یا خیر؟» و «تلبس به قتل چگونه صورت می‌گیرد؟». در این باره، آقای خوئی فرعی مطرح نموده و آن این است که چنانچه شخصی به این واسطه که دیگری بر او اسلحه کشیده و می‌داند که وی قصد شلیک کردن دارد، بی‌اختیار و به سبب واکنش طبیعی بدن پا به فرار گذاشته و از قضا به سبب نابینایی یا عدم اطلاع در چاهی سقوط کند و این سقوط منجر به مرگ وی شود، تنها حکمی که اثبات می‌گردد چند سال حبس به واسطه کشیدن اسلحه است؛ چراکه آن شخص قاتل بالمباشره نیست و مرحوم خوئی نیز سببیت را قبول ندارند. حال آنکه اگر ما در کندوکاو علمی به این رسیدیم که ولو این چنین شخصی متلبس به مبدأ تهدید شده است، نه قتل، وصف قاتل حقیقتاً بر او اطلاق می‌گردد، تمام احکام قتل، از قبیل قصاص در قتل عمد و دیه در قتل غیرعمد بر این مسئله بار خواهند شد.

کنون قصد داریم همه مثال‌های بیان شده را به ترتیب بررسی نماییم.

۱. امثال «مفتاح» و «فاتح»: به منظور بررسی این موارد، ابتدا دو قولی که تا کنون در مسأله بیان شده است را

مرور می‌کنیم:

در ابتدا آقای آخوند فرمودند که اختلاف مشتقات به اعتبار مبدأ آنها است؛ به این ترتیب که اگر وصف اشتقاقی «مفتاح» معنای استعداد و تهیاً می‌دهد به خاطر این است که گویا در مبدأ آن معنای «تهیاً» اشراب شده است. سپس این قول به وسیله آقای عراقی رد شد. ایشان گفت که اگر مفتاح به اعتبار مبدأش، حاوی معنای تهیاً است، چرا در سایر مشتقات ماده «ف ت ح» این گونه نیست؟ لذا نمی‌توان گفت اختلاف مشتقات به اعتبار مبدأ است.

این گونه بود که به رأی دوم منتقل شدیم و آن این بود منشأ اختلاف این دو در تلبس است. اگر می‌خواهید ارتشی را «فاتح» بنامید لازم است که آن ارتش فعلاً چند شهر را فتح کرده باشد؛ وگرنه صرف این که استعداد تصرف آنها را داشته باشد کافی نیست. در همین ماده، تلبس به وصف «مفتاح» تنها با وجود شأنیت صحیح می‌باشد. لذا اگر کلید به واسطه شکستگی شأنیت خود را از دست داد، دیگر «مفتاح» نیست و از آن به بعد استعمال آن مجازی خواهد بود.

اما سخن نویی که هم‌اکنون بیان می‌کنیم این است که منشأ در اختلاف همان مبدأ باشد؛ منتها نه به صورتی که مرحوم آخوند فرمودند؛ بلکه به این صورت که مبدئی برای امثال «فتح» و «کنس» درست کنیم و مبدئی برای امثال مفتاح و مکنس تشکیل شود؛ یعنی ما یک ماده «ف ت ح» حاوی معنای فعلیت داشته باشیم که از آن فاتح و «فَتح» اخذ می‌گردد و یک ماده «ف ت ح» که معنای شأنیت در آن اشراب شده و از آن مفتاح مشتق می‌گردد. این قول مستلزم تصرف در ماده است و تنها به یکی از این صور امکان‌پذیر است: ۱. یکی از این دو ماده را حقیقت است و دیگری را مجاز بگیریم. ۲. آن دو را مشترک لفظی انگاریم. ۳. آن‌ها را با تصور یک جامع به صورت مشترک معنوی تصور نماییم.

عبارت ما چنین است: «فی مثل المفتاح و الفتح قد یقال بإشراب التهیأ و الاستعداد فی المبدأ المشتق منه المفتاح، لا المبدأ مطلقاً. و ذلك بتعدد الوضع او المجاز او باشتراك معنوی بین الشأنی و الفعلی علی افتراض امکان تصویر ممکن له^۱»

با این قول اشکال محقق عراقی نیز که مرحوم اصفهانی پس از این که فرموده است: «راه اول اشراب تهیأ در مبدأ مشتق می‌باشد»، بدان استناد نموده، رفع خواهد شد و چه بسا بتوان با این قول، فرمایش مرحوم آخوند را نیز توجیه نمود.

الحمد لله رب العالمین.

^۱ . بزرگان به ما دستور داده‌اند تا مشترک معنوی امکان تصویر دارد، سراغ مجاز و مشترک لفظی نروید.